

## ارض موعود و صهیونیسم

عبدالرحیم سلیمانی اردستانی

اشاره:

صهیون<sup>۱</sup> نام تپه‌ای در اورشلیم است که در گذشته بر فراز آن قلعه‌ای به همین نام وجود داشته است. به گفته کتاب مقدس (کتاب دوم سموئیل، ۵: ۹-۶)، این قلعه را حضرت داوود در حدود قرن دهم قبل از میلاد فتح کرد و نام آن را «شهر داود» گذاشت. بعدها این تپه به صورت نمادی برای اورشلیم و تمام سرزمین اسرائیل درآمد و به صورت عنوانی برای آن سرزمین به کار رفت.<sup>۲</sup>

صهیونیسم<sup>۳</sup> جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به سرزمین فلسطین و ایجاد کشوری یهودی در این سرزمین است. در سال ۷۰ میلادی کشور یهود سقوط کرد و معبد اورشلیم ویران شد و یهودیان به دست رومیان پراکنده شدند و از آن هنگام، آرمان بازگشت به سرزمین فلسطین و ایجاد کشور مستقل یهودی در میان یهودیان پدید آمد، این آرمان در زمانی که این قوم بیشتر تحت فشار قرار گرفتند، قوت گرفت. اما تاریخ شکل‌گیری این جریان به صورت نهضتی فعال و منسجم و دارای برنامه‌ای مشخص، به اواخر قرن نوزدهم برمی‌گردد و این به هنگامی بود که یهودیان برای نخستین بار در پرتو دموکراسی جدید غربی، طعم آزادی را چشیدند.<sup>۴</sup>

1. Zion

۲. واژه‌های فرهنگ یهود، ص ۱۷۸.

3. Zionism

۴. پنیس، کابل، «دین یهود»، در جهان مذهبی، ج ۳، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۶۶۰-۶۶۱.

به هر حال این گروه به هر وسیله به آرمان خود جامه عمل پوشاند و کشور مستقل یهود را ایجاد کرد و همواره در اندیشه گسترش آن بوده است. در اینجا سؤال مهم و اساسی این است که این آرمان یا ادعا چه مقدار به کتاب مقدس یهودی، یعنی عهد قدیم متکی است؟ به تعبیر دیگر، عهد قدیم دربارهٔ ارض موعود بنی اسرائیل چه می‌گوید؟ بر پایه عهد قدیم که تنها متن مقدس یهودیت و تنها منبع تاریخی قرن‌های نخست قوم اسرائیل است، ادعای مالکیت ارض موعود را از سوی گروهی که خود را وارث آن می‌دانند، چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ این نوشتار به دنبال پاسخ این سؤال است.

در ابتدا باید ببینیم که اصل وعدهٔ سرزمینی خاص در عهد قدیم چگونه است و سپس به بررسی این مطلب می‌پردازیم که ادعای مدعیان با توجه به آنچه در تاریخ این قوم رخ داده، تا چه اندازه با گفته‌های این کتاب انطباق دارد.

#### الف) وعدهٔ سرزمین در عهد قدیم

شکی نیست که در مجموعه‌ای که آن را یهودیان کتاب عهد و مسیحیان عهد قدیم می‌خوانند، سخن از سرزمین موعود و وعدهٔ آن آمده است. اما در این که این مجموعه، که مشتمل بر ده‌ها کتاب کوچک و بزرگ است، در چه زمانی و به وسیلهٔ چه کسانی نوشته شده است، بین سنت یهودی - مسیحی و نقادان قدیم و جدید متون مقدس اختلافات بسیار جدی به چشم می‌خورد. در کوتاه‌ترین عبارت می‌توان گفت که سنت یهودی - مسیحی بر آن بوده است که کتاب‌های این مجموعه را اشخاص برجستهٔ شناخته‌شده‌ای در زمانی نزدیک به یک هزاره نگاشته‌اند. برای مثال، گفته می‌شود تورات همان کتابی است که خداوند به موسی (ع) داد و کتاب‌های یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان را انبیای بزرگی چون یوشع، سموئیل و ارمیا نگاشته‌اند؛ در حالی که نقادان قدیم و جدید زمان نگارش این کتاب‌ها را پس از اسارت بابلی، در قرن ششم قبل از میلاد، می‌دانند و این زمان قرن‌ها پس از کسانی است که سنت یهودی - مسیحی این کتاب‌ها را به آنان نسبت می‌دهد.<sup>۱</sup> اگر انتساب این کتاب‌ها به افراد مورد ادعای سنت زیر سؤال برود، این کتاب‌ها همانند دیگر کتاب‌های بشری بوده و در نتیجه، سخن از ارض موعود، مانند دیگر محتویات این متون زیر سؤال می‌رود. حتی کسانی از یهودیان

مدعی اند که کتاب تورات، بعد از اسارت بابلی و به دست کسانی نوشته شد که به اسارت رفته و بازگشته بودند و در واقع، این کتاب مطابق آرزوها و آرمان‌های سرکوفته آنان نگاشته شده است و از این روست که بر سرزمین موعود تأکید می‌کند.<sup>۱</sup>

در این نوشتار از این امور چشم‌پوشی شده است، اما بر فرض که انتساب این کتاب‌ها به پیامبران الهی درست باشد، دربارهٔ سرزمین موعود از آنها چه استفاده‌ای می‌شود؟

در تورات، سخن از سرزمین موعود با ماجرای مهاجرت حضرت ابراهیم آغاز می‌شود. ابراهیم (ع) به فرمان خداوند از بین‌النهرین به سرزمین کنعان هجرت کرد که خداوند او را بدانجا راهنمایی کرده بود. در آنجا خداوند بر ابراهیم ظاهر شد و فرمود: «من این سرزمین را به نسل تو خواهم بخشید!» (سفر پیدایش، ۱۲: ۷) و باز به او فرمود: «من همان خداوندی هستم که تو را از شهر اورکلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به تو بدهم» (سفر پیدایش، ۱۵: ۷). اما نکتهٔ شایسته توجه در وعده به ابراهیم این است که در واقع عهد و پیمانی بین او و خداوند منعقد شد. از یک طرف خداوند عهد بسته بود که آن سرزمین خاص را به فرزندان ابراهیم بدهد، ولی وفای به این عهد مشروط به آن است که طرف دیگر، یعنی ابراهیم و فرزندانش، به عهد خود وفا کنند؛ یعنی از خدا اطاعت کرده و انسان‌های صالحی باشند. آنان حتی باید نماد و علامت بندگی خدا را در بدن خود ایجاد کنند:

من عهد خود را تا ابد با تو و بعد از تو با فرزندان نسل اندر نسل برقرار می‌کنم. من خدای تو هستم و خدای فرزندان نیز خواهم بود. تمامی سرزمین کنعان را که اکنون در آن غریب هستی، تا ابد به تو و به نسل تو خواهم بخشید و خدای ایشان خواهم بود. خدا به ابراهیم فرمود: «وظیفهٔ تو و فرزندان و نسل‌های بعد این است که عهد مرا نگاه دارید. تمام مردان و پسران شما باید ختنه شوند تا بدین وسیله نشان دهند که عهد مرا پذیرفته‌اند. (سفر پیدایش، ۱۷: ۷-۱۱).

خداوند به ابراهیم خبر می‌دهد که نسل او در مملکت بیگانه‌ای بندگی خواهند کرد. اما آنان سرانجام به این سرزمین باز خواهند گشت و این سرزمین را خواهند گرفت. و آن زمانی است که شرارت ساکنان این سرزمین به اوج خود رسد، اما در حال حاضر اینگونه

1. Neusner, Jacob, «Judaism» in *our Religions*, p. 313-315.

نیست.<sup>۱</sup> از این سخن برمی آید که خدا یک سنت ثابت و همیشگی دارد و قومی که شرارتش به اوج خود برسد مشمول عذاب الهی خواهد شد. عذاب ساکنان سرزمین کنعان آن است که سرزمینشان به دست اسرائیلیان افتد. اما اسرائیلیان هم، چنانکه خواهیم دید، از این قاعده مستثنا نیستند؛ مالکیت سرزمین موعود مشروط به اطاعت از خداست و این شرط را خداوند بعد از ابراهیم به اسحاق هم یادآوری می کند:

اگر سخن مرا شنیده، اطاعت کنی یا تو خواهم بود و تو را بسیار برکت خواهم داد و تمامی این سرزمین را به تو و نسل تو خواهم بخشید؛ چنانکه به پدرت ابراهیم وعده داده ام. نسل تو را چون ستارگان آسمان بی شمار خواهم گردانید و تمامی این سرزمین را به آنها خواهم داد... این کار را به خاطر ابراهیم خواهم کرد، چون او احکام و اوامر مرا اطاعت نمود (سفر پیدایش، ۲۶: ۵-۲).

از این سخن برمی آید که علت وعده دادن آن سرزمین، اطاعت بی چون و چرای ابراهیم از خدا بوده است و شرط آن نیز اطاعت فرزندان او خواهد بود. سرزمین کنعان پس از اسحاق به یعقوب هم وعده داده شد.<sup>۲</sup> هنگامی که فرزندان یعقوب، در مصر سکنا گزیدند و تحت فشار و عذاب مصریان قرار گرفتند، خداوند حضرت موسی را برانگیخت تا آنان را نجات دهد. خداوند به موسی می فرماید که من آمده ام تا بنی اسرائیل را از بردگی در مصر آزاد سازم و آنان را به سرزمین پهناور و حاصلخیزی ببرم که در آن، شیر و عسل جاری است.<sup>۳</sup> ولی این وعده هم مشروط است: حتی اگر قوم پس از فتح سرزمین موعود، باز به فساد روی آورد و فرمان های خدا را اطاعت نکنند سرزمینش را از دست داده، به اسارت خواهد رفت:

اگر به من گوش ندهید و مرا اطاعت نکنید و قوانین مرا رد کنید و عهده را که با شما بسته ام بشکنید، آنگاه من شما را تنبیه خواهم کرد... من بر ضد شما برخوام خاست و شما در برابر دشمنان خود پا به فرار خواهید گذاشت. کسانی که از شما نفرت دارند بر شما حکومت خواهند کرد... شهرهایتان را ویران و مکان های عبادتان را خراب خواهم کرد... آری، سرزمین شما را خالی از سکنه

۲. سفر پیدایش، ۳۵: ۱۲.

۱. سفر پیدایش، ۱۵: ۱۶.

۳. سفر خروج، ۳: ۸-۷ و ۱۷.

خواهم کرد و دشمنانتان در آنجا ساکن خواهند شد... بالای جنگ را بر شما نازل خواهم کرد تا در میان قوم‌ها پراکنده شوید. سرزمین شما خالی و شهرهایتان خراب خواهند شد... (سفر لایوان، ۲۶: ۱۴-۳۴).

قومی که خداوند آنان را با معجزات شگفت‌انگیز خود، از اسارت مصر رهایی داده تا به سرزمین موعود برساند، چون از اطاعت خدا سر باز می‌زنند خداوند دربارهٔ آنان می‌فرماید: به حضور پر جلال که زمین را پر کرده است سوگند یاد می‌کنم که هیچ‌کدام از انانی که جلال و معجزات مرا در مصر و در بیابان دیده‌اند و بارها از توکل نمودن و اطاعت کردن سر باز زده‌اند حتی موفق به دیدن سرزمینی که به اجدادشان وعده داده‌ام نخواهند شد؛ هر که مرا اهانت کند سرزمین موعود را نخواهد دید... به ایشان بگو... همه شما در این بیابان خواهید مرد. حتی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد... وارد سرزمین موعود نخواهد شد... لاشه‌های شما در این بیابان خواهد افتاد. فرزندان‌تان به خاطر بی‌ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند بود تا آخرین نفر شما بمیرد (سفر اعداد، ۱۴: ۲۰-۳۳).

از تورات برمی‌آید که برنامه خداوند در وعده دادن به سرزمین کنعان بسیار سخت‌گیرانه بوده است؛ هر کس به طور کامل به عهد خود با خداوند پایبند باشد و کاملاً از او اطاعت کند، شایستگی ورود به آن سرزمین را دارد. عجیب این است که بنا بر این کتاب حتی حضرت موسی و هارون هم این شایستگی را نداشته‌اند:

همان روز خداوند به موسی گفت: به کوهستان عباریم واقع در سرزمین موآب مقابل اریحا برو. در آنجا بر کوه نبو برآی و تمام سرزمین کنعان را که به قوم اسرائیل می‌دهم، ببین. سپس تو در آن کوه خواهی مرد و به اجداد خود خواهی پیوست؛ همان‌طور که برادرت هارون نیز در کوه هور درگذشت و به اجداد خود پیوست، زیرا هر دوی شما در برابر قوم اسرائیل کنار چشمهٔ مریهٔ قادش واقع در بیابان صین، حرمت قدوسیت را نگه نداشتید. سرزمینی را که به قوم اسرائیل می‌دهم، در برابر خود، خواهی دید، ولی هرگز وارد آن نخواهی شد (سفر تثنیه، ۳۲: ۴۸-۵۲).

## (ب) فتح سرزمین موعود

حضرت موسی (ع) قوم اسرائیل را از مصر نجات داده و آنان را به سوی سرزمین موعود راهنمایی کرد، اما خود او آن سرزمین را فتح نکرد، بلکه خداوند او را مأمور کرد تا یوشع بن نون را به جانشینی خود برگزیند تا او قوم را وارد آن سرزمین کند.<sup>۱</sup> حضرت موسی (ع) وفات کرد و بنی اسرائیل برای او عزاداری کردند و یوشع بن نون زمام امور را در دست گرفت.<sup>۲</sup>

کتاب تورات با وفات حضرت موسی (ع) پایان می‌یابد و کتاب بعدی، یعنی صحیفه یوشع، با این جملات آغاز می‌شود: «خداوند پس از مرگ خدمتگزار خود، موسی، به دستیار او یوشع (پسر نون) فرمود: خدمتگزار من موسی در گذشته است، پس تو برخیز و بنی اسرائیل را از رود اردن بگذران و به سرزمینی که به ایشان می‌دهم برسانا (یوشع، ۱: ۱-۲). بنی اسرائیل به رهبری یوشع بن نون از رود اردن عبور کرده، سرزمین کنعان را فتح کردند و بین اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل تقسیم نمودند. حضرت یعقوب دوازده پسر داشت که نام دو تن از آنان در میان اسباط دیده نمی‌شود؛ یکی لای که فرزندان او وظیفه کهنات قوم را بر عهده داشتند و بنابراین بین دیگر اسباط پراکنده بودند و دیگری یوسف که به جای او نام دو فرزندش در میان اسباط دوازده‌گانه دیده می‌شود. پس اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل به ده پسر حضرت یعقوب و دو نوه او منسوبند.<sup>۳</sup> یوشع بن نون سرزمین کنعان را بین این اسباط دوازده‌گانه متناسب با جمعیت آنان تقسیم کرد.<sup>۴</sup> یوشع در پایان عمر خود بنی اسرائیل را فراخواند و به آنان یادآوری کرد که هر چند اکنون به سرزمین موعود رسیده، آن را فتح کرده‌اید، این مالکیت هم مشروط است:

پایان عمر من فرا رسیده است و همه شما شاهد هستید که هر چه خداوند، خدایتان به شما وعده فرموده بود، یک به یک انجام شده است. ولی بدانید همانطور که خداوند نعمت‌ها به شما داده است، بر سر شما بلا نیز نازل خواهد کرد؛ اگر از دستورات او سرپیچی کنید و خدایان دیگر را پرستش و سجده نمایید، بلی، آتش خشم او بر شما افروخته خواهد شد و شما را از روی زمین نیکویی که به شما بخشیده است به کلی نابود خواهد کرد (یوشع، ۲۳: ۱۴-۱۶).

۱. ر.ک: سفر تثبیه، ۳۱: ۸-۱.

۲. ر.ک: سفر تثبیه، باب ۳۴.

۳. ر.ک: سفر اعداد، باب اول.

۴. ر.ک: سفر اعداد، باب‌های ۱۳ تا ۱۹.

بنا به مجموعه عهد قدیم، بنی اسرائیل از زمان یوشع بن نون، که سرزمین کنعان را فتح کرده، بر آن مسلط شدند، برای قرن‌های متمادی این سرزمین را در اختیار داشتند و در زمان پادشاهانی چون داوود و سلیمان آن را به اوج عظمت خود رسانیدند. براساس کتاب «اول پادشاهان»، کشور بنی اسرائیل در اثر روی آوردن سلیمان پادشاه به زنان مشرک و ساختن بتکده برای آنان و دوری از خدا<sup>۱</sup> و به گفته برخی از نویسندگان یهودی به خاطر ظلم و بی عدالتی او<sup>۲</sup> و نیز در اثر بی کفایتی فرزند و جانشین سلیمان، بعضی رَحْبَعام،<sup>۳</sup> به دو کشور شمالی و جنوبی تجزیه شد. ده [یا یازده] سبط از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل در شمال، کشوری را به نام اسرائیل به وجود آوردند و سبط یهوذا احتمالاً سبط بسیار کوچک بنیامین<sup>۴</sup> در جنوب، کشور دیگری را به وجود آورد که یهوذا نامیده می شد.

سال‌ها دو کشور شمالی و جنوبی در کنار یکدیگر می زیستند تا اینکه سرانجام در حدود سال ۷۲۰ ق. م. کشور شمالی به وسیله آشوریان تسخیر شد و اسباطی که در آن می زیستند به اسارت برده شدند و به تدریج با اقوام دیگر امتزاج کردند و استقلال قومی آنان از بین رفت.<sup>۴</sup> کتاب «اول پادشاهان» درباره علت اسارت این اسباط می گوید:

وقتی خداوند اسرائیل را از یهوذا جدا کرد، مردم اسرائیل یَرُبَعام، پسر نبات را به پادشاهی خود انتخاب کردند. بر بعام هم اسرائیل را از پیروی خداوند منحرف کرده، آنها را به گناه بزرگی کشاند. اسرائیل از گناهی که بر بعام ایشان را بدان آلوده کرده بود، دست برنداشتند؛ تا اینکه خداوند همان طور که به وسیله تمام انبیاء خبر داده بود آنها را از حضور خود دور انداخت. بنابراین مردم، اسرائیل به سرزمین آشور تبعید شدند (اول پادشاهان، ۱۷: ۲۱-۲۳).

بنابراین از اواخر قرن هشتم قبل از میلاد تاکنون هرگاه از بنی اسرائیل سخن گفته می شود، مقصود تنها یک [یا دو] سبط از بنی اسرائیل است که در هر کشور یهوذا می زیستند. اما سرنوشت این سبط و کشور یهوذا چندان بهتر از اسباط شمالی نبود، زیرا

۱. زک: اول پادشاهان، باب یازدهم.

۲. اباایان، قوم من، تاریخ بنی اسرائیل، ص ۴۷، لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، ص ۷۵.

۳. تردیدها به خاطر عبارات کتاب اول پادشاهان، باب‌های یازدهم و دوازدهم است. در این باره بعدها مفصل‌تر بحث خواهد شد.

۴. زک: اول پادشاهان، باب هفدهم؛ اباایان، قوم من؛ تاریخ بنی اسرائیل، ص ۵۸۵۵.

هرچند پس از زوال کشور شمالی بیش از صد سال به حیات خود ادامه داد، اما سرانجام در سال ۵۸۶ قبل از میلاد به وسیله پادشاه بابل، بُخْتَنْصَر کشور یهودا فتح، و معبد اورشلیم تخریب شد و اهالی آن به اسارت برده شدند، کتاب عهد قدیم درباره علت این اسارت می‌گوید:

تمام رهبران، کاهنان و مردم یهودا از اعمال قبیح قوم‌های بت‌پرستی پیروی کردند و به این طریق خانه مقدس خداوند را در اورشلیم نجس ساختند. خداوند، خدای اجدادشان، انبیای خود را یکی پس از دیگری فرستاد تا به ایشان اخطار نمایند، زیرا بر قوم و خانه خود شفقت داشت. ولی بنی اسرائیل انبیای خدا را مسخره کرده، به پیام آنها گوش ندادند و به ایشان اهانت نمودند تا این‌که خشم خداوند بر آنها فروخته شد؛ به حدی که دیگر برای قوم چاره‌ای نماند. پس خداوند پادشاه بابل را به ضد ایشان برانگیخت و تمام مردم یهودا را به دست او تسلیم کرد. او به کشتار مردم یهودا پرداخت و به پیر و جوان، و دختر و پسر رحم نکرد و حتی وارد خانه خدا شد و جوانان آنجا را نیز کشت. پادشاه بابل اشیای قیمتی خانه خدا را، از کوچک تا بزرگ، همه را برداشت و خزانه خانه خداوند را غارت نمود و همراه گنج‌های پادشاه و درباریان به بابل برد. سپس سپاهیان او خانه خدا را سوزاندند، حصار اورشلیم را منهدم کردند، تمام قصرها را به آتش کشیدند و همه اسباب قیمتی آنها را از بین بردند. آنانی که زنده ماندند به بابل به اسارت برده شدند و تا به قدرت رسیدن حکومت پارس، اسیر پادشاه بابل و پسرانش بودند (دوم تواریخ ایام، ۱۴: ۲۰).

از این فقره به خوبی برمی‌آید که چون قوم اسرائیل به عهد خود با خدا پایبند نبودند، مجازات شدند و به اسارت رفتند. همین عهد را ارمیای نبی به فرمان خداوند به مردم یادآوری می‌کند و خطر نافرمانی از خدا را به آنان گوشزد می‌کند:

خداوند به من فرمود که به مفاد عهد او گوش فرا دهم و به مردم یهودا و اهالی اورشلیم این پیام را برسانم: لعنت بر آن کسی که نکات این عهد را اطاعت نکند؛ همان عهدی که به هنگام رهایی اجدادتان از سرزمین مصر با ایشان بستم؛ از سرزمینی که برای آنها همچون کوره آتش بود. به ایشان گفته بودم که اگر از من



اطاعت کنند و هرچه می‌گویم انعام دهند، ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان! پس حال شما این عهد را اطاعت کنید و من نیز به وعده‌ای که به پدران شما داده‌ام وفا خواهم نمود و سرزمینی را به شما خواهم داد که شیر و عسل در آن جاری باشد؛ یعنی همین سرزمینی که اکنون در آن هستید...

سپس خداوند فرمود: در شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم پیام مرا اعلام کن! به مردم بگو که به مفاد عهد من توجه کنند و آن را انجام دهند؛ زیرا از وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز، بارها به تأکید از ایشان خواسته‌ام که مرا اطاعت کنند! ولی ایشان اطاعت نکردند و توجهی به دستورات من ننمودند؛ بلکه به دنبال امیال و خواسته‌های سرکش و ناپاک خود رفتند. ایشان با این کار عهد مرا زیر پا گذاشتند؛ بنابراین تمانم تنبیهاتی را که در آن عهد ذکر شده بود، در حقشان اجرا کردم.

خداوند به من فرمود: اهالی یهودا و اورشلیم علیه من طغیان کرده‌اند. آنها به گناهان پدرانشان بازگشته‌اند و از اطاعت من سرباز می‌زنند؛ ایشان به سوی بت پرستی رفته‌اند. هم اهالی یهودا و هم اسرائیل عهدی را که با پدرانشان بسته بودم، شکسته‌اند؛ پس چنان بلایی بر ایشان خواهم فرستاد که نتوانند جان سالم بدر برند... (کتاب ارمیای نبی، ۱: ۱-۱۱).

و حزقیان نبی نیز اسارت قوم و از دست رفتن سرزمین را پیش‌گویی کرده است: بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: ای انسان خاکی؛ به بنی اسرائیل بگو: این پایان کار سرزمین شماست. دیگر هیچ امیدی باقی نمانده، چون به سبب کارهایتان، خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و شما را به سزای اعمالتان خواهم رساند (حزقیان نبی، ۷: ۱-۲).

ساکنان یهودا به اسارت به بابل برده شدند و چند دهه در آنجا ماندند تا این‌که سرانجام در سال ۵۳۸ قبل از میلاد کورش کبیر آنان را آزاد کرد و به سرزمینشان بازگرداند. آنان پس از اسارت، کشور خود را دوباره آباد کردند و قرن‌ها دست‌نشانده ایرانیان و یونانیان بودند تا این‌که سرانجام در سال ۱۴۲ قبل از میلاد، استقلال خود را به

دست آوردند. این دوره استقلال کمتر از صد سال طول کشید تا این که در سال ۶۳ ق. م. کشور یهودا تحت سلطه رومیان قرار گرفت و بیش از یکصد سال وضع بر همین متوال گذشت تا این که سرانجام یهودیان در سال ۶۶ میلادی قیام کرده، به مدت چند سال با رومیان به نبرد پرداختند. سرانجام در سال ۷۰ میلادی شهر اورشلیم پس از یک ماه محاصره فتح شد. رومیان شهر و معبد آن را ویران کرده، عده زیادی را به قتل رساندند. از آن زمان یهودیان پراکنده شدند و دیگر کشور مستقلی نداشتند.

یهودیان در واقع پس از پراکندگی، سه دوره را پشت سر گذاشته‌اند: در دوره اول، یعنی چند قرن اول میلادی بیشتر تحت فشار امپراتوری روم بوده‌اند. تا آغاز قرون وسطا و رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم اوضاع یهود در ممالک غربی وخیم تر شد و این وضعیت در طول قرون وسطا ادامه یافت. در طول این دوره آرمان بازگشت به وطن کمابیش در میان یهودیان بوده است. در عصر جدید با ظهور دموکراسی و آزادی در ممالک غربی عده زیادی این آرمان را رد کرده، آن را نامعقول دانستند و گفتند هر یهودی در هر کشوری که زندگی می کند همان جا وطن اوست.<sup>۱</sup> اما در این میان، عده ای که «صهیونیست» خوانده می شوند بر این آرمان پافشاری کرده، خود را وارث ابراهیم (ع) می دانند.

### بررسی ادعا

ادعای صهیونیست ها این است که، بر اساس کتاب مقدس، سرزمین فلسطین به قوم اسرائیل وعده داده شده و بر اساس همین کتاب این وعده محقق شده و این قوم قرن ها بر این سرزمین سلطه داشتند و آن را آباد کردند. تاریخ نشان می دهد که این قوم به زور امپراتوری روم از این سرزمین رانده شده‌اند؛ پس حق دارند که به سرزمین خود بازگردند و کشور خود را دوباره بسازند.

ما در چند محور می توانیم این ادعا را بررسی کنیم:

۱. در سال ۷۰ میلادی، رومیان شهر اورشلیم را ویران کردند و یهودیان را پراکنده ساختند. از آن زمان ۱۹۳۴ سال می گذرد. از آن زمان تاکنون یهودیان در مناطق مختلفی زیسته، و در بسیاری از مناطق از آزادی و رفاه برخوردار بوده‌اند و هر چند در قرون وسطا در ممالک غربی در فشار بوده‌اند، در همین زمان در کشورهای اسلامی آزادانه زندگی

کرده و از حقوقی برابر با مسلمانان برخوردار بودند.<sup>۱</sup> حتی در ممالک غربی هم پس از قرون وسطا و در سده‌های اخیر از آزادی و برابری برخوردار شده‌اند. حال سؤال این است که آیا هیچ گروهی می‌تواند مدعی سرزمینی شود که در گذشته‌های دور ساکن یا صاحب آن بوده است؟ به گفته کتاب مقدس، قبل از بنی اسرائیل کنعانیان در این سرزمین ساکن بوده‌اند؛ و آیا کسانی می‌توانند امروز ادعا کنند که ما بازمانده کنعانیان هستیم و می‌خواهیم سرزمین خود را پس بگیریم؟ منطق انسان‌های امروزی این است که وطن هر کسی خاک و سرزمینی است که در آن متولد شده است و ادعای کسی مبنی بر اینکه صدها سال قبل اجداد من در منطقه‌ای می‌زیسته‌اند و صاحب سرزمینی بودند در نظرشان موجه نمی‌نماید.

۲. همان‌طور که گذشت، بر اساس کتاب مقدس وعده سرزمین کنعان مشروط به اطاعت و فرمانبرداری از خدا بوده است. حتی کسانی که حضرت موسی (ع) آنان را با وعده سرزمین موعود از مصر بیرون آورد، چون از خدا نافرمانی کردند، از ورود به آن سرزمین منع شدند و خداوند آنان را به مدت چهل سال در بیابان سرگردان کرد تا همه آنان بمیرند و نسل بعدی وارد آن سرزمین شود.<sup>۲</sup> به گفته تورات حتی موسی و هارون شایستگی ورود به آن سرزمین را نداشتند؛ چرا که گناه کرده بودند.<sup>۳</sup> پس از ورود این قوم به آن سرزمین و فتح آن، بارها پیامبران الهی به آنان گوشزد کردند که شما با خدا عهدی دارید و اگر آن عهد را نگاه ندارید سرزمین شما از شما گرفته می‌شود و آواره می‌شوید. همان‌طور که از کتاب مقدس نقل شد، همه آوارگی‌ها و بدبختی‌های این قوم در طول تاریخ به خاطر شکستن عهدشان با خدا بود و به سبب همین عهدشکنی و فسق و فجور، کشور بنی اسرائیل تجزیه شد. بعدها به همین سبب اسباطی که در شمال در کشور اسرائیل می‌زیستند به اسارت برده شده، حتی هویت قومی خود را از دست دادند و در تاریخ نشانی از آنها باقی نماند. سبط یهودا [و احتمالاً بنیامین] نیز که در جنوب، در کشور یهودا می‌زیستند، در اثر نافرمانی خدا و فسق و فجور به اسارت برده شدند و کشورشان ویران شد. تا آنجا که از تاریخ بنی اسرائیل در کتاب عهد قدیم برمی‌آید، این یک اصل عام و فراگیر است که همه بدبختی‌های این قوم ناشی از نافرمانی از خدا بوده است. ماجرای

۱. همان، ج ۴، ص ۲۶۳-۲۶۶ و ج ۳، ص ۱۳-۱۵؛ ابا ابان، قوم بنی اسرائیل، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲. ر. ک: سفر تثبیه، باب ۳۲.

۳. ر. ک: سفر اعداد، باب ۱۴.

آوارگی بزرگ یهود در سال ۷۰ میلادی به وسیله رومیان، هرچند در کتاب مقدس نیامده، از این قاعده مستثنا نیست؛ چرا که در سراسر این کتاب این نکته را انبیا بارها تکرار کرده‌اند که هرگاه عهد خدا را رعایت نکنید چنین و چنان خواهد شد.

اما نکته شایسته توجه در این باره این است که بنا به کتاب مقدس هرگاه این قوم عهد خداوند را رعایت نمی‌کرد، خداوند آنان را مجازات می‌کرد و گاه آنان را زیر سلطه بیگانگان قرار می‌داد یا از سرزمینشان آواره می‌کرد. اما بر طرف شدن این بلا و مجازات زمانی بوده است که قوم توبه می‌کرده و از کرده خویش پشیمان می‌شد و به عمل به عهد با خداوند باز می‌گشته است. و چون قوم در درگاه خداوند ناله می‌کرده خداوند کسی را برای نجات آنان می‌فرستاده است.

وقتی بنی اسرائیل در اسارت بابلی بودند خداوند به واسطه ارمیای نبی به آنان می‌گوید:

اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. بلی، یقیناً مرا خواهید یافت و من به اسارت شما پایان خواهم بخشید و شما را از سرزمین‌هایی که شما را به آنجا تبعید کرده‌ام جمع کرده، به سرزمین خودتان بازخواهم آورد. ولی حال چون انبیای دروغین را در میان خود راه داده‌اید و می‌گویید که خداوند آنها را فرستاده است من نیز... قطعی و با خواهم فرستاد و ایشان را مانند انجیرهای گندیده‌ای خواهم ساخت که قابل خوردن نیستند و باید دور ریخته شوند! آنها را در سراسر جهان سرگردان خواهم کرد؛ در هر سرزمینی که پراکنده‌شان سازم، مورد نفرین و مسخره و ملامت واقع خواهند شد و مایه وحشت خواهند بود، چون نخواستند به سخنان من گوش فرا دهند؛ با اینکه بارها به وسیله انبیای خود با ایشان صحبت کردم (ارمیا، ۲۹: ۱۳-۱۹).

و نیز از طریق حزقیال نبی به قوم می‌گوید:

اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. بلی، یقیناً مرا خواهید یافت و من به اسارت شما پایان خواهم بخشید و شما را از سرزمین‌هایی که شما را به آنجا تبعید کرده‌ام جمع کرده، به سرزمین خودتان باز خواهم آورد. ولی حال چون انبیای دروغین را در میان خود راه داده‌اید و می‌گویید که خداوند آنها را

فرستاده است من نیز... قحطی و وبا خواهم فرستاد و ایشان را مانند انجیرهای گندیده‌ای خواهم ساخت که قابل خوردن نیستند و باید دور ریخته شوند! آنها را در سراسر جهان سرگردان خواهم کرد، در هر سرزمینی که پراکنده‌شان سازم، مورد نفرین و مسخره و ملامت واقع خواهند شد و مایه وحشت خواهند بود، چون نخواستند به سخنان من گوش فرا دهند؛ با اینکه بارها به وسیله انبیای خود با ایشان صحبت کردم (ارمیا، ۲۹: ۱۳-۱۹).

و نیز از طریق حزقیال نبی به قوم می‌گوید:

وقتی گناهانتان را پاک سازم، دوباره شما را به وطنتان اسرائیل می‌آورم و ویرانه‌ها را آباد می‌کنم (حزقیال، ۳۶: ۳۳).

و نیز می‌گوید:

خداوند می‌فرماید: «قوم‌های دیگر به شما طعنه می‌زنند و می‌گویند: «اسرائیل سرزمینی است که ساکنان خود را می‌بلعد!» ولی من که خداوند هستم، می‌گویم که آنها دیگر این سخنان را به زبان نخواهند آورد، زیرا مرگ و میر در اسرائیل کاهش خواهد یافت. آن قوم‌ها دیگر شما را سرزنش و مسخره نخواهند کرد، چون دیگر قومی گناهکار و عصیانگر نخواهید بود. این را من که خداوند هستم می‌گویم (حزقیال، ۳۶: ۱۳-۱۵).

از فقرات فوق برمی‌آید که علت بدبختی و تبعید، گناه و فساد قوم بوده است و چون آنان به راه خدا بازگشتند، خداوند هم آنان را نجات داد. اما در برخی از فقرات امر به گونه دیگری است:

پیغام دیگری از جانب خداوند بر من نازل شد: ای انسان خاکی، وقتی بنی اسرائیل در سرزمین خودشان زندگی می‌کردند، آن را با اعمال زشت خود نجس نمودند. رفتار ایشان در نظر من مثل یک پارچه کثیف و نجس بود. مملکت را با آدم‌کشی و بت‌پرستی آلوده ساختند. به این دلیلی بود که من خشم خود را بر ایشان فرو ریختم. آنان را به سرزمین‌های دیگر تبعید کردم و به این

طریق ایشان را به سبب تمام اعمال و رفتار بدشان مجازات نمودم. اما وقتی در میان ممالک پراکنده شدند، باعث بی حرمتی اسم قدوس من گشتند، زیرا قوم‌های دیگر دربارهٔ ایشان گفتند: «اینها قوم خدا هستند که از سرزمین خود رانده شده‌اند.» من به فکر اسم قدوس خود هستم که شما آن را در بین قوم‌های دیگر بی حرمت کرده‌اید. پس به قوم اسرائیل بگو من که خداوند هستم می‌گویم شما را دوباره به سرزمینتان باز می‌گردانم، ولی این کار را نه به خاطر شما، بلکه به خاطر اسم قدوس خود می‌کنم که شما در میان قوم‌ها آنان را بی حرمت نموده‌اید... (حزقیال، ۳۶: ۱۶-۲۲).

بنا به هر دو بیان، چه اسارت قوم و چه پایان آن، به عمل قوم برمی‌گردد، اما به هر حال این خداست که مجازات می‌کند و باز خداست که می‌بخشد؛ پس هردو برنامه الهی است. حتی عاملان مجازات و عاملان رفع آن مأموران الهی هستند. در کتاب مقدس دربارهٔ آغاز اسارت بابلی آمده است: «پس خداوند پادشاه بابل را به ضد ایشان برانگیخت و تمام مردم یهودا را به دست او تسلیم کرد» (دوم تواریخ ایام، ۳۶: ۱۷). و دربارهٔ پایان اسارت آمده است: «در سال اول سلطنت کورش، امپراتور پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود به انجام رسانید. او کورش را بر آن داشت تا فرمانی صادر کند... این است متن آن فرمان: «من، کورش، امپراتور پارس اعلام می‌دارم که خداوند، خدای آسمان‌ها... به من امر فرموده که برای او در شهر اورشلیم که در سرزمین یهود است خانه‌ای بسازم. پس از اتمام، یهودیانی که در سرزمین من هستند هر که بخواهد می‌تواند به آنجا بازگردد. خداوند، خدای اسرائیل همراه او باشد» (همان، ۳۶: ۲۲-۲۳).

و نیز همان‌طور که گذشت خداوند قبل از اسارت، به وسیله انبیا از آن خبر داده بود و همچنین قبل از پایان آن، انبیای الهی پایان آن را وعده دادند. باز همان‌طور که گذشت، حتی قبل از فتح آن سرزمین اولاً باید شرارت قوم ساکن در آن سرزمین به اوج خود برسد و قبل از آن نمی‌توان وارد آن سرزمین شد.<sup>۱</sup> و ثانیاً باید واردشوندگان انسان‌های صالحی باشند و بنی اسرائیل برای کسب این آمادگی به مدت چهل سال، در بیابان

سرگردان شدند و یک نسل خطاکار مرد و نسل بعدی وارد شدند. ثالثاً این امر باید به دست پیامبر خداوند یوشع بن نون صورت گیرد و اینگونه نیست که افراد قوم بتوانند خودسرانه آن را انجام دهند.

بر پایه کتاب مقدس، پراکندگی قوم در سال ۷۰ میلادی مجازات الهی بود و بنابراین، تکرار آنچه در موارد قبل رخ داده، ضروری بود. اینگونه نیست که قوم هرگونه و هر زمان که خواست، سرزمین را تحت سلطه خود درآورد و هرچه خواست با ساکنان آن انجام دهد. این برنامه باید به دست خداوند صورت گیرد. حتی در زمان حضرت موسی وقتی قوم می خواهد خودسرانه به آن سرزمین حمله کند، آن حضرت آنان را منع می کند: «نروید، زیرا دشمنانتان شما را شکست خواهند داد، چون خداوند با شما نیست... خداوند با شما نخواهد بود، زیرا شما از پیروی او برگشته اید» (سفر اعداد، ۱۴: ۴۲-۴۳).

۳. همانطور که گذشت خداوند به حضرت ابراهیم وعده داد تا سرزمین کنعان را به فرزندان او بدهد. از تورات برمی آید که این وعده نه برای همه فرزندان ابراهیم، بلکه فرزندان اسحاق، و نه برای همه فرزندان اسحاق، بلکه فرزندان یعقوب است که خداوند او را «اسرائیل» می خواند و فرزندان او بنی اسرائیل نامیده می شوند. قبلاً گذشت که پس از فتح سرزمین موعود به دست یوشع بن نون، این سرزمین بین اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل تقسیم شد. پس هم مطابق وعده ای که داده شده بود و هم مطابق آنچه در عرصه واقعیت رخ داد اسباط دوازده گانه مالک آن سرزمین گشتند.

اما نکته قابل توجه این است که همانطور که گذشت از این اسباط دوازده گانه، ده سبط، که در کشور شمالی می زیستند، در اسارت آشوریان بودند و بعدها هویت قومی خود را از دست دادند و در اقوام و ملل دیگر منطقه حل شدند. جالب این است که، به گفته کتاب مقدس، هنگام تجزیه مملکت بنی اسرائیل تنها یک سبط برای فرزند حضرت سلیمان باقی مانده بود: «با این حال به خاطر خدمتگزارم داود و به خاطر شهر برگزیده ام اورشلیم، اجازه می دهم که پسرت فقط بر یکی از دوازده قبیله اسرائیل سلطنت کند» (اول پادشاهان، ۱۱: ۱۲-۱۳). و در همان باب خداوند به یزیرعام می گوید: «سلطنت را از پسر سلیمان می گیرم و ده قبیله را به تو واگذار می کنم، اما یک قبیله را به پسر او می دهم» (همان: ۳۵-۳۶). اما در باب بعدی وقتی کشور تجزیه می شود (و سبط یهود و بنیامین

تحت حکومت رَجَبْعَام، پسر حضرت سلیمان هستند،<sup>۱</sup> مفسران کتاب مقدس هریک به گونه‌ای تلاش کرده‌اند این مشکل را حل کنند. برخی گفته‌اند از این جهت در باب یازدهم سخن از یک سبط است که سبط بنیامین به سبط یهوذا ملحق شده بود.<sup>۲</sup> دیگری می‌گوید سبط بنیامین با سبط داوود [یهودا] ارتباط یافته بود و این دو به یک سبط تبدیل شده بودند.<sup>۳</sup> اما مشکل این دو نظریه این است که با آیه ۱۳ از باب ۱۱ کتاب اول پادشاهان نمی‌سازد، چراکه در آنجا آمده است: «فقط بر یکی از دوازده قبیله».

در برخی از کتاب‌های تفسیری آمده است که در این‌که سبط بنیامین از قبایل شمالی به حساب آورده شود یا جنوبی، همیشه شک و تردید وجود داشته، و این‌که قبایل شمالی ده عدد، و قبایل جنوبی یک عدد شمرده شدند شاید علتش ماجرابی باشد که در باب بیستم از کتاب داوران آمده است.<sup>۴</sup> در آنجا آمده است که کسانی از سبط بنیامین دست به گناهی وحشتناک زدند و بقیه اسباط بنی اسرائیل با آنها جنگیدند و همه افراد آن از مرد و زن و کودک را کشتند و تنها چند مرد باقی ماندند که حتی برای آنان یک زن وجود نداشته است، پس تعداد افراد این سبط بسیار کم بوده است.

بنابراین اگر سرزمین موعود از آن فرزندان یعقوب است، پس به صورت قطعی نمی‌توان ادعا کرد که بیش از یک سبط از اسباط دوازده‌گانه به صورت متمایز از دیگر اقوام و با هویت مشخص قومی باقی مانده است و از آنجا که بقیه اسباط هم در اقوام و ملل آن نواحی حل شدند، پس آنان هم در آن سرزمین حق دارند، چراکه فرزندان ابراهیم و یعقوب هستند. و اگر این یک سبط، ادعایی راجع به آن سرزمین داشته باشد حق او  $\frac{1}{12}$  کل سرزمین بوده است.

اما از کتاب مقدس برمی‌آید که از همین یک سبط که از چند قرن قبل از میلاد باقی مانده است عده قابل توجهی به ادیان و فرهنگ‌های دیگر متمایل شدند و از آیین و فرهنگ خود دست برداشتند. فقرات بسیاری از عهد قدیم حکایت از این دارد که انبیا و بزرگان بنی اسرائیل، چه در دوره اسارت بابلی و چه پس از آن، از گرایش قوم به خدایان بیگانه می‌نالیدند. پس کسانی که به ادیان و خدایان دیگر گراییدند نیز چون فرزندان ابراهیم و یعقوب هستند و نسبت به این سرزمین حق دارند. از این گذشته مجموعه عهد

۱. اول پادشاهان، ۱۲: ۲۱.

۲. السنن القویم فی تفسیر اسفار العهد القديم، جلد چهارم، ص ۳۰۴.

۳. المجموعه الکتابیه، ج ۵؛ التاريخ الاشرافی، ص ۲۳۱.



جدید و کتاب‌های تاریخی نشان می‌دهند که عدهٔ زیادی از یهودیان به حضرت عیسی گرویده و مسیحی شدند. همچنین بعدها عدهٔ قابل توجه دیگری از آنان به دین اسلام درآمدند و اینان نیز چون فرزندان یعقوبند، پس به آن سرزمین حق دارند. بنابراین، بسیار منصفانه است اگر کسی بگوید از آن یک سبط هم نباید بیش از نیمی باقی مانده باشد. پس باید رقم قبلی  $\frac{1}{11}$  را نصف کنیم.

باز از همین تعداد باقی مانده، که در سراسر دنیا پراکنده‌اند، همه مدعی چنین حقی نیستند و تنها صهیونیست‌ها - و نه همهٔ یهودیان - مدعی این سرزمین‌اند. هر چند نمی‌توان آمار دقیقی از دو گروه ارائه داد، با این همه، کم نیستند کسانی که آرمان‌های صهیونیستی را رد کرده، خواهان آنند که در هر جای دنیا که هستند با دیگران در صلح و صفا زندگی کنند و حتی برخی از اینان شعارشان این است که با پایان یافتن صهیونیسیم، صلح تحقق می‌یابد.<sup>۱</sup> پس صهیونیست‌ها حتی نمایندهٔ همه یهودیانی که امروزه در سراسر جهان زندگی می‌کنند، نیستند.

شاید اگر به شمار بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی (ع) توجه کنیم، آنچه گفته شد به واقعیت نزدیک می‌شود. به گفتهٔ کتاب تورات حضرت موسی از اسباط بنی اسرائیل، غیر از سبط لاوی، تعداد ۶۰۳/۵۵۰ نفر مرد جنگی بیست سال به بالا را سرشماری کرد.<sup>۲</sup> پس باید کل جمعیت بنی اسرائیل در آن زمان بیش از چهار میلیون نفر بوده باشد. بنی اسرائیل طی چهار قرن، از ۱۲ نفر به چهار میلیون نفر رسیدند. اکنون حدود سی و سه قرن از زمان حضرت موسی (ع) می‌گذرد و تعداد یهودیان جهان کم‌تر از پانزده میلیون نفرند. آیا قومی که چند همسری در آن رواج داشته و تعداد فرزندان هر خانواده، به گفتهٔ کتاب مقدس، بسیار زیاد بوده است، بعد از سی و سه قرن چه تعداد باید باشند؟ اگر گفته شود که شاید در اثر کشتارها و قتل‌عام‌ها تعدادشان کم شده است، در پاسخ گفته می‌شود که هیچ کشتار و فشاری در تاریخ این قوم سخت‌تر از فشار و کشتار فرعون نبوده که قبل از حضرت موسی (ع) رخ داده است.

پس چاره‌ای نیست جز اینکه بپذیریم کسانی که امروزه خود را فرزند یعقوب می‌دانند، نسبت به تعداد واقعی فرزندان یعقوب که به صورت نامشخص در جهان و

۱. مجلهٔ افق یسنا (نشریه انجمن کلیمایان ایران)، شمارهٔ ۲۱، ص ۴۱.

۲. رک: سفر اعداد، باب اول.

سرزمین فلسطین و نواحی اطراف آن زندگی می‌کنند، بسیار ناچیزند. و اگر این سرزمین ملک فرزندان یعقوب است، پس باید همه در آن سهیم باشند، پس راهی جز این نمی‌ماند که ساکنان بومی آن منطقه در صلح و آرامش باهم زندگی کنند.

۴. ممکن است گفته شود که سرزمین موعود از آن فرزندان یعقوب است، اما به شرط این‌که به دیانت موسوی پایبند باشند. پس وارث و مالک سرزمین کنعان کسی است که اولاً از نسل ابراهیم و یعقوب باشد و ثانیاً دیانت حضرت موسی را پذیرفته، به آن پایبند باشد. پس اسباط شمالی که به تدریج در اقوام دیگر حل شده، دیانت موسوی را رها کردند و کسانی که از سبط یهودا قبل یا بعد از اسارت بابلی به خدایان اقوام دیگر روی آوردند و نیز کسانی که مسیحی یا مسلمان شدند - چون دیگر به دیانت موسی (ع) پایبند نیستند، پس از ارض موعود سهمی ندارند. پس، بنا به کتاب مقدس، تنها یهودیان امروزی مالک این سرزمین هستند.

در پاسخ می‌گوییم که تورات از حضرت موسی نقل می‌کند که آمدن پیامبری را وعده داده است. او خطاب به قوم می‌گوید: «یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید، (سفر تثئیه، ۱۸: ۱۵) و باز می‌گوید: «و خداوند به من گفت آنچه گفتند نیکو گفتند. نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانتش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که به اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد.» (همان، ۱۷-۱۹).

پس شکی نیست که حضرت موسی (ع) آمدن پیامبر بزرگی را وعده داده و با تأکید فراوان به بنی اسرائیل دستور داده است که از آن پیامبر اطاعت و پیروی کنند. مسیحیان می‌گویند این پیامبر حضرت عیسی (ع) بوده و مسلمانان می‌گویند این پیامبر حضرت محمد (ص) بوده است. در اینجا، به هیچ‌روی به این بحث نمی‌پردازیم. سخن ما این است که براساس این سخن حضرت موسی (ع)، زمانی پیامبری خواهد آمد. حال سؤال این است که زمانی که آن پیامبر می‌آید، آیا همه بنی اسرائیل از او اطاعت و پیروی می‌کنند؟ مسلماً جواب منفی است و هیچ‌گاه در طول تاریخ چنین چیزی رخ نداده است. در این صورت، سرزمین موعود از آن کدام دسته است. مسلماً باید گفته شود که از آن دسته‌ای است که از آن پیامبر اطاعت کرده است. ولی باز دسته‌ای که اطاعت نمی‌کند

می‌گوید که این فرد همان پیامبری نیست که حضرت موسی وعده داده بود و بنابراین خود را مالک آن سرزمین می‌دانند و گروهی را که از آن پیامبر پیروی کرده، از دین موسی خارج می‌دانند. پس این نزاع هیچ‌گاه حل‌شدنی نیست؛ چنان‌که کسانی که از حضرت عیسی پیروی کردند، خود را پیروان واقعی حضرت موسی می‌دانند و پیروان پیامبر اسلام نیز خود را پیروان واقعی حضرت موسی می‌دانند. کدام مرجع و نهادی می‌تواند این نزاع را حل کند؟ پس راهی نیست جز اینکه پیروان همهٔ ادیان، چه یهودی، چه مسیحی و چه مسلمان، به همان صورت و بافتی که در آن منطقه می‌زیستند، با صلح و دموکراسی واقعی به زندگی خود ادامه دهند و اگر یکی از این گروه‌ها مدعی باشد که این سرزمین تنها از آن اوست، منطقه هیچ‌گاه روی صلح و آرامش را نخواهد دید و این همان چیزی است که در یکی از تظاهرات یهودیان مخالف با صهیونیسیم، بر روی پلاکاردی در دست یک روحانی یهودی نوشته شده بود: «پایان صهیونیسیم = صلح».<sup>۱</sup>

## کتابنامه

۱. ابا ایان، قوم من، تاریخ بنی اسرائیل، یهودا بروخیم، تهران، ۱۳۵۸.
۲. الفغالی، بولس، المجموعة الكتابية، ج ۵، التاريخ الاستراعی، انتشارات المكتبة البولسية، بیروت، ۱۹۹۲.
۳. برگ، اورهام، «عدالت و اخلاق در صهیونیسم» در مجله افق بینا (نشریه انجمن کلیمیان ایران) شماره ۲۱.
۴. جمعی از نویسندگان، السنن القویم فی تفسیر العهد القديم، ج ۴، مجمع الكنائس فی الشرق المارونی، بیروت، ۱۹۷۳.
۵. کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران.
۶. کتاب مقدس، (ترجمه تفسیری) انجمن بین المللی کتاب مقدس، ۱۹۹۵ م.
۷. کلایر من، ژیلبرت و لیبی، تاریخ قوم یهود، ترجمه مسعود همتی، تهران، انجمن فرهنگی او تصوهتورا گنج دانش ایران، ۱۳۴۷.
۸. گروهی از نویسندگان، واژه‌های فرهنگ یهود، ترجمه جمعی از مترجمان، تل آویو، انجمن جوامع یهودی، ۱۹۹۷.
۹. لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، یهودا بروخیم، تهران، ۱۳۳۴.
۱۰. یتیس، کایل، «دین یهود»، در جهان مذهبی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ج ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
11. Douglas, J. D: *The New International Dictionary of the Bible*, Re'ency Reference Library, U. S. A, 1987.
12. Neusner, Jacob, «Judaism» in our Religions, Ed. Arvind sharma, Harpersanfarancisco, 1993.
13. The Interpreter's Bible, V. 3, Nashville, pr. 13, 1991.